

مطالبی

درباره داستان نویسی

نویسنده مطالب زیر، می‌آنگه قصد مقاله نویسی داشته باشد، درقبال
 يك پرنش خصوصی اطلاعات جالبی درباره: مختصات داستان کوتاه -
 چگونگی رابطه نویسنده با خواننده - اهمیت فکر در داستان و...
 بخوانند گان میدهد.

ما این نوشته را در دو شماره چاپ می‌کنیم تا زمینه و طرح اساسی
 برای دنبال کردن این مبحث بصاحب نظران داده باشیم.
 ... درباره داستانهای کوتاه که اخیراً در کشور ما رواج یافته
 مطالبی باید گفت.

هر چند توضیح و اوضحات است، اما بالاخره چون مرسوم است
 باید گفت که هر نوشته را طبعاً باید از دو نقطه نظر مورد انتقاد قرار داد.
 یکی از نظر مضمون و «تم» و یکی از نظر شکل. از نظر مضمون، بدون
 اینکه بخواهم خشک فکر کرده باشم، باید بگویم که بسیاری از این
 نوشته‌های اخیر جز انعکاس يك سوداژدگی شهوانی و سستی ماتالیسم
 چیزی نیست.

در بسیاری از این داستانها، اگر آنها را «داستان» بخوانیم -
 زن، آنهم جسم زن و اعمالی از فسق و فجور که با جسم او میشود کرد،

آری، این پنجره بگشای، که صبح
 میدرخشد پس این پرده تار.

میرسد از دل خونین سحر، بانك خروس،
 و ز رخ آینه‌ام می‌سترد زنگ فسوس؛

بوسه مهر که در چشم من افشاند به شرار،
 خنده روز که با اشک من آمیخته رنک...

رشت - ۴ مرداد ماه ۱۳۳۰

محور اصلی تفکر و تخیل خیلی از نویسندگان است. زن در بسیاری از این نوشته‌ها، نه بعنوان یک فرد از جامعه، یا طبقه، بلکه بعنوان یک وجود مطلق مورد گفتگوست.

محل طبقاتی هیچکدام از قهرمانان و پرسوناژهای این نوشته‌ها معلوم نیست و نویسندگان مادرراه تعیین این موضوع هیچ کوششی بخرج نمی‌دهند. بعضی از نویسندگان هم در ابتدای کتاب خود یکباره خویشان را از هر نوع اصل و قاعده اخلاقی آسوده میکنند و گاه اثر خود را ناشی از تفنن خود می‌شمارند. اینجا فوراً باید از آنها پرسید که آیا فقط برای خودشان تفنن و هوس را فراهم میکنند یا برای مردم؟ اگر برای خودشان پس بهترست همیشه اینگونه کتابها را لای کتابهای دیگر خود نگاه دارند. و هرگز ب فکر چاپ آنها نیفتند (بگذریم از اینکه نویسنده امروزی حق ندارد این حرف را بزند) چون بعضی اینکه کتابی چاپ شود دیگر مال مردم خواهد بود و کتاب لامحاله در افکار و کردار مردم تاثیر خواهد داشت و البته همینطور که اگر این تاثیر خوب باشد افتخارش مال نویسنده است، اگر بد هم باشد مسئولیتش بگردن او خواهد بود.

حالا اگر نویسنده بگوید نه خیر، این کتاب اصلاً برای تفنن و هوس مردم نوشته شده، تازه جای حرف زیادی باز میشود. در یک چنین زمانی که دنیا دارد از این پهلو بآن پهلو می‌چلند چنین تفننی برای مردم لازم نکرده است. و اگر بگوئیم گذشته از احتیاجات زمان و تاثیرات نیک و بد آثار هنری، این کارها بخودی خود «کاری و هنری» است، اینجا دیگر من معنی این حرف را نمی‌فهمم و نمیدانم آنچه «بخودی خود هنراست» تا چه اندازه واقعاً «هنر» است! بخصوص اینکه توجه کنیم از لحاظ شکل هم بعضی از این نوشته‌ها جای ایراد دارد. چون گاهی ایراد است آثاری را محض خاطر شکل، صرف نظر از معنی، ارزش گذاشته‌اند و بعضی از داستانهای یکی دو نویسنده معاصر از این دسته هم نیست. البته نباید پاروی حق گذاشت که این نویسندگان گاهی راستی هنری دارند بیانشان روان و خوش آهنگ است.

این خودش یک چیزی است. دیگر اینکه توصیفها و تعبیرهای آنها غالباً بکر و قابل توجه است اما در بعضی از داستانها خوب پیدا است

که نویسنده در سراسر کتاب خود نقشه معلومی ندارد که دنبال کند ، گاهی حتی اسم داستان هم با متن آن نمیخواند . عده بی این ناهماهنگی راناشی از یک نوع تفنن و بداعت هنری می شمارند و معتقدند از لحاظ تأثیر در ذهن خواننده لطف و حرکت خاصی دارد .

در اینجا نکته ای هست . هنگامیکه هنر و اجتماع پای بند قیودی است که حرکت و پیشرفت مستلزم رهایی از آنهاست در یک همچون مواقعی است که مثلا « وان گوگ » شاید در تابلوهایش یک سگ را برنگ سبز میکشد . یا اینکه « پیکاسو » برای چهره یک زن سه چشم می گذارد یا نیمای خودمان بجای « آن شمع خاموش گویای حکایتی است » می نویسد : « گویای شمع حکایتی است آن خاموش » ۱ و این بی اعتنایی بقیود ، قیودی که مردم زمان بآن عقیده دارند ، از طرف استادانی مانند این باباها ، باعث میشود که ذوقها تکان بخورد و سلیقه ها عوض شود و حرکت و پیشرفت بیاغازد . کما اینکه عملا هم دیدیم که پس از وان گوگ و پس از پیکاسو نقاشی حیات تازه ای شروع کرد و پس از نیمای خودمان ، خانلری ، توللی و اسلامی ظاهر شدند . و در اینجا باید این راهم یادآوری کرد که وان گوگ و پیکاسو و نیما ، در همان حال که بر نسیبهای کهنه را اینطور ذریبا می گذارند ، اولاً بر آنها واقف هستند و ثانیاً در بدعت جدید خودشان دارای منطق و بر نسیب تازه ای هستند و می توانند با قوت از ابداعات خودشان دفاع کنند و لا اقل خودشان مدعی هستند که خلاف عقل کاری نکرده اند و بهر حال هرگز نشده که پیکاسو زیر تابلوئی بنویسد مثلا « پرتزه سه زن » و آن تابلو پرتزه چهار زن باشد یا نیما روی کتابی بنویسد « مجموعه چهار شعر » و آن کتاب مجید سه شعر باشد ؛ و اسم این کار را تنوع خواهی یا اجالب توجه بودن یا بکنوع تفنن و بی اعتنایی هنری با اصول تلقی کنند . اما در پی نقشه بودن بعضی از داستانهای نویسندگان مانیز جای صحبت بسیار است .

در چند داستان ایرانی که انتشار یافته اصلا حادثه بی جریان ندارد یا اگر دارد راکد و بی حرکت است گاه همه اش صحبت از گذشته و تازه روابط حوادث گذشته هم تاریک و مبهمست و معلوم نیست آدمهای داستان که بصورت عروسکهای خیمه شب بازی در آمده اند بساتفه چه نیرویی یک سلسله کار صورت میدهند .

البته اگر از بی‌حادثه بودن داستانها ایراد بگیریم مقصود این نیست که داستانها باید باصطلاح «آواتوریه» - پر ماجرا و حادثه جوانانه - باشد. شکی نیست که این سلیقه خیلی عوامانه است و آنجا که صحبت از هنر است صحبت از این حرفها نیست و داستانها که فاقد تحلیل دقیق روحی باشد ارزش ندارد. اما نباید فراموش کرد که آنچه سبب تظاهر حالات بدیع و جالب توجه نفسانیات آدم میشود همانا حادثه است.

کارا کترهای راکد و سرد و غیرفعال، طبعاً نفسانیات آدم توجهی نخواهند داشت و اگر بآنها چیزی منسوب شود، غیر طبیعی جلوه خواهد کرد.

اصلاً این عیب، یعنی ضعف نویسندگان مادر ایجاد حوادث و نشناختن منطق آن، يك عیب عمومی است که حتی صاحبان ادعاهای غول‌آسا هم دچار آن هستند.

نمونه خوبی که می‌توان از آن صحبت کرد کتاب معروف «هایده» است اسم این کتاب خواننده را بکلی گول میزند. آدم خیال میکند در این کتاب، با این اسم و آن پیش‌درآمد چند صفحه اول، باحالات بدیع و جالب توجه روحیات یک‌زن رو برو خواهد شد و نویسنده در «کارا کتریزاسیون» بیداد خواهد کرد. و حال آنکه نویسنده نه در کارا کتریزاسیون و نه در ساختن اثر يك و منطقی جلوه دادن روابط حوادث، هنری از خود نشان نداده است و کسانیکه «دو نامه» و «نامه یک‌زن» دشتی را خوانده‌اند میدانند که دشتی در توصیف روحیات زنها بسیار استادتر از نویسنده «هایده» است و در هنر داستان پردازی تا هنگامیکه اسمی از پرستلی سا و لژ کوپاسان - چخوف - و حتی او هنری و «ساکس» باقیست این آقایان نباید اسم خود را داستان نویس بگذارند. تا اواخر کتاب اصلاً داستان در کار نیست و فقط آقایان فرهاد و مهدی بدادن کنفرانس های فاضلانہ راجع بیک سلسله مطالب پراکنده و روابط این مطالبها باهم مشغول هستند و همینکه قطر کتاب بعد کفایت میرسد و نویسنده در میابد که مجلس تمام گشته و هنوز کاری صورت نگرفته است، یکمرتبه بایک شلاق حوادث توفانی میشود و کارا کترها میدانم چه بلایی بر سرشان

راز فستیوال جهانی

براستی در این همه شور و هیجانی که جوانان سرتاسر جهان در کار آماده کردن فستیوال ابراز میدارند هیچگونه راز و سری وجود ندارد. راز این پیروزی، راز پیوستن جوانان بابتکار ما تنها در این حقیقت ساده نهفته است که فستیوال برلن نثار راه صلح گردیده است و وسیله تشدید اتحاد جوانان و همکاری صلحجویانه ملت هاست.

همه جوانان جهان خواهان صلح میباشند زیرا دریافته اند که صلح تضمین نمیشود مگر با یگانگی و کوشش مشترک آنها. از این روست که جوانان با همه نیرو و ابتکار و دلآوردیشان در راه فراهم کردن وسائل این اجتماع بزرگ و دوستانه ملت ها کوشیده اند.

«از سخنرانی انریکو برلینگر در سومین جلسه کمیته بین المللی فستیوال»

میآید و چه کسی مهر گیا بخوردشان میدهد که تمام خواص خود را تغییر میدهند، عاشق پیشه های کار کشته و مردانند که خیلی هم خوب «فرویدسم» بلدند قصد خود کشی میکنند و داستانهای لوتدی بندوبار و هزار مرده فداکار از آب درمیآیند. و آخر سر هم معلوم نمیشود که چرا اسم کتاب از اسم یکی از کارا کترهایی که باری از دیگران شاختر نیست گرفته شده. من فکر میکنم اگر اسم کتاب را فرح - بافرهاد - بامهدی یا احمد می گذاشتند هیچ فرقی نمیکرد.

در بعضی داستانهای دیگر گاهی نویسنده بی در کارا کتر یا سیون مهارتی نشان میدهد اما چون قصه مناسبی برای داستان خود ندارد حق کارا کترهای داستان را خوب ادا نمیکند در واقع کارا کترهای او در داستان حیف میشوند. در شماره دیگر تمام میشود